

غدیر خم؛ یک دروغ تاریخی

افشین زند

eteraz1.blogspot.com

پرسش زیر را یکی از هموطنان به زبان انگلیسی برای من فرستاده اند که ترجمه اش را می خوانید:

« سلام بر شما. می دانم که در مورد مذاهب پژوهش می کنید. سئوالی داشتم که ممکنه زیاد سنوال روز نباشه اما خیلی دوست دارم اگر فرصت داشتید جواب بدهید. در مورد واقعه "غدیر خم" اختلاف نظرهای زیادی بین اهل سنت و شیعه وجود دارد. می شه کمی دراین باره توضیح بدهید؟ من هر روز به وبلاگ تان سر می زنم. اگر می شه جواب را همانجا بنویسید. تشکر. سعید.»

سعید گرامی، ممنون از عنایت و پرسش شما. برای اینکه گفتگویی دوستانه و در کل سازنده با هم داشته باشیم، با اجازه تو و دیگر خوانندگان در مورد پرسش ات فهرست وار چند مورد را متذکر می شوم، با این قول که در فرصتهای آتی در همین باره بیشتر و وسیعتر با یکدیگر سخن بگویم. نخست، بعنوان چکیده دیدگاهم در مورد پرسش شما، بایستی یادآوری کنم که: **واقعه ای بنام "غدیر خم" - آنطوری که آل علی مدعی اند- در تاریخ اتفاق نیافتاده است!** به چند دلیل واضح:

می دانیم که مرگ نابهنگام پیامبر همه را غافلگیر کرد. این شهادتی ست که همه مورخان - موافق و مخالف- بدان اذعان داشته اند. خود محمد نیز تا لحظات آخر نمی توانست پیش بینی کند که در حال مرگ است، و الا پیش از مرگ وصیت نامه ای تنظیم می کرد تا طی آن از اغتشاشاتی که بلافاصله پس از مرگ او رخ داد پیش گیری کرده باشد. در باره بالا گرفتن آبی همین اختلافات که به **"جنگ های رده"** شهرت یافته اند در سطور بعدی سخن خواهیم گفت، اما ناگفته نگذارم که به نقل از تاریخ طبری، در لحظاتی که محمد با مرگ دست و پنجه نرم می کرد و اطمینان حاصل کرده بود که دیگر رفتنی است، از **عمر قلم** و کاغذ خواست تا وصیتی بنویسد، اما عمر به بهانه اینکه "بیمار هذیان می گوید" از این کار ممانعت به عمل آورد! این واقعیت نیز در دل تاریخ ثبت است و بی شک مشخص می سازد که محمد بزمان حیاتش، در مورد مراتب و مسائل مهم پس از خود با جدیت نیاندیشیده بوده، یا اینکه بخاطر غیر قابل پیش بینی بودن مرگش تصمیمات مهم را به تعویق انداخته، و برآستی چه امری می توانسته مهمتر از **انتخاب جانشین** بوده باشد؟

غافلگیری از مرگ ناگهانی محمد، باعث ارتداد آبی بسیاری از قبایلی [۱] گردید که تا آنروز با زور شمشیر آغشته به خون اسلام، مسلمان مانده بودند. حتا بروایت طبری، «در بسیاری نواحی، عاملان رسول را بکشند و زنان خویش را بفرمودند تا دستهایشان را رنگ کنند از شادی مرگ رسول، و دف ها بزدند» [۲] البته تعدادی از قبایل نزدیک به دستگاه قدرتمند و جدید التاسیس مدینه مدینه باقی ماندند، چرا که مراودات قبیله ای و بازرگانی مانع از جبهه گیری در مقابل مدینه شان می کرد، اما قبایل دوردست و مردمی که با شهر مدینه فاصله درخور توجهی داشتند، از اسلام برگشتند و حتا حکایت است که چهار پیغمبر [۳] تازه وارد که یکی شان زن بوده نیز وارد صحنه شدند و ادعای پیامبری کردند!

در اصطلاح اسلامی، ارتداد آبی بخش وسیعی از مردم آنزمان عربستان را "رده" می گویند و جنگهایی که متعاقب آن به سرگردگی خالد بن ولید [۴] برای سرکوب (مسلمان سازی) آنان درگرفت را نیز "جنگ های رده" می خوانند. البته می دانیم که مردم عربستان و سپس دیگر ممالک نه از روی علاقه، که بخاطر برق شمشیر یاران محمد به اسلام گرویدند و می توان گفت که **اجبار آنان را مسلمان کرد و نه نور خدا!** بسیاری از قبایل عرب نیز بخاطر رسم معمول آنزمان جزیره العرب یعنی "غنیمت گیری" به سپاه اسلام پیوستند و نه از روی خلوص نیت، که در این باره می توان از آیات متعددی در قرآن که مسلمانان را به بدست آوردن غنایم فراوان نوید می دهد شاهد آورد. به همین خاطر، می توانست برای محمد قابل پیش بینی باشد که بسیاری از همین مردم پس از مرگ او از اسلام بخواهند گشت، پس در این شرایط لازم می آمد که محمد برای جلوگیری از پاشیدن دستگاه نو اسلامی و زیرمجموعه هایش چاره ای بیاندیشد و جانشین خود را انتخاب کند که دیدیم چنین نکرد و مرگ او مصادف شد با جنگهای رده و عصیان ها و انتخاب پرمغله و کاملن سیاسی خلفا و الخ.

از زاویه ای دیگر و از لحاظ منطقی، بایستی اشاره کرد که حتا اگر محمد می خواست، نمی توانست در زمان حیات خود جانشینی برای خودش قائل شود، زیرا بر طبق ادعای صریح قرآن (بخوان شخص خودش!)، او تنها پیامبر و آخرین نماینده تام الاختیار خدا بر روی زمین بود و همانگونه که انتخاب او بوسیله خدا انجام شده بود، انتخاب جانشین اش نیز- قاعدتن- بایستی به همان گونه انجام می شد و او منطقتن نمی توانست شریکی داشته باشد. در این باب سخن بسیار است که به فرصتی دیگر موكولش می کنیم، اما برای حُسن ختام، دانستن این نکته الزامی است که آنچه در تاریخ بعنوان واقعه "غدیر خم" و جانشینی علی بن ابی طالب شنیده ایم، تنها حاصل جعل و ساخته و پرداخته دستگاه دکانداری شیعه بوده و فقط جنبه سیاسی و انحصار قدرت داشته است.

۱- طبری چنین گزارش می دهد: « با درگذشت پیامبر، بسیاری از قبایل از دین بگشتند.» جلد چهارم، صفحه ۱۳۷۰.

۲- "تاریخ طبری"؛ جلد چهارم، صفحه ۱۳۷۱.

۳- اسامی این چهار پیغمبر بدین شرح است:

« اسود بن کعب عنسی" معروف به "رحمن الیمن".

« ابن خویلد الاسدی" معروف به "طلیحه".

« ابن کنیر" ملقب به "مسيلمه" بود. این یکی از همه مهمتر و معروف تر بود، و حتا محمد در زمان حیات خود - بخاطر اختلافاتی که با او داشت - او را "کذاب"(دروغگو) خوانده بود.

« و در آخر، " سجاج بنت الحارث" معروف به "متنبیه"، زن زیبا و خوش سخنی بود که ادعای رسالت کرد.

۴. بیادآوردنی ست که "خالد بن ولید" سرداری بود که در جنگ "أحد" سرگردگی سپاه "کفر" قریش را برعهده داشت و در همین جنگ بود که با تدبیر شخص وی، سپاه اسلام ضربات سختی را متحمل شد و در پایان نیز شکست خورد و حتا روایت است که دندان پیامبر در این جنگ شکست! جالب اینجاست که در شوال سال هشتم هجری و بهنگام فتح مکه از سوی مسلمانان، همین خالد بن ولید که در تمام این سالها دشمنی انکارناپذیر خود را با اسلام و شخص محمد در جنگهای متعدد و حتا در قرار داد "حدیبه" (این قرارداد در محلی بنام حدیبیه در پانزده کیلومتری مکه منعقد شد که در آن محمد امتیازات فراوانی را به خالد بن ولید نماینده قریش واگذار کرد، اما سرانجام محمد این قرارداد را زیرپا گذارد و در هژدهم شوال سال هشتم هجری به مکه حمله کرد!) بروشنی نشان داده بود، بیکباره عابد و مسلمان شد و محمد نیز در مقابل حتا او را به لقب "شمشیر خدا" (سیف الله) مفتخر ساخت که این خود مصلحت جوئی تاجر ثروتمندی چون خالد و سیاستمداری چون محمد را به نمایش می گذارد. به هنگام پاگیری شورش ها بر سرجانشینی و ارتدادهای فراگیر در جزیره العرب، خالد مأمور قلع و قمع مخالفین گردید و به جنایات هولناکی دست زد که در دل تاریخ ضبط است. قبل از آن نیز بدستور عمر، مخفیانه "سعد بن عباد" رئیس قبیله خزرج را شبانگاه ترور کرد تا یکی از مدعیان مهم خلافت را از میان بردارد. پس از مرگ محمد نیز خالد مورد مهر و همچنین ارفاق های فراوان خلفا قرار گرفت. در همین رابطه حکایت است زمانی که او از طرف ابوبکر برای خواباندن عصیان قبیله "بنی تمیم" اعزام شد، پس از تسلیم قبیله و مسلمان شدن مجدد آنها، رئیس قبیله "مالک بن نویره" او را در خانه خود میهمان ساخت، با اینهمه خالد بخاطر همخوابگی با زنش، مالک را کشت و سرش را در تنور انداخت و همانجا با زنش همخوابه شد! ("تاریخ ابن خلدون"؛ جلد ۲، ص ۷۳).